

استراتژی جمهوری اسلامی ایران در هشت سال دفاع مقدس

اشاره استراتژی در جنگ که به تعیین هدف، روش رسیدن به آن و ابزار مناسب در این راه معطوف است، در سه سطح بزرگ، نظامی و عملیاتی قابل بررسی می‌باشد. مطلبی که در زیر می‌خوانید مقدمه‌ای بر استراتژی جمهوری اسلامی ایران طی هشت دفاع مقدس است که سردار محسن رضایی آن را چند سال پس از پایان جنگ در جلسات دوره عالی جنگ برای فرماندهان عالی رتبه سپاه، مطرح کرده است.

در این راستا، صدام و تعدادی از کشورهای مرتجع منطقه، با پشتیبانی ابرقدرتها، مانند آمریکا، شوروی و انگلیس جنگ را به ایران تحمیل کردند. باید یادآور شد که جبهه متحد استکبار علیه انقلاب اسلامی از هدف مشترکی تبعیت می‌کرد؛ هر چند انگیزه آن با صدام متمایز بود؛ انگیزه‌هایی که می‌توان آنها را به صورت زیر از یکدیگر تفکیک کرد:

- صدام با انگیزه فرصت طلبی، برای دست‌یابی به شمال خلیج فارس و گسترش سواحل جنوبی عراق، از طریق اضافه کردن بخشهایی از خوزستان و تسلط یکجانبه بر اروندرود به ایران حمله کرد؛

- کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس برای جلوگیری از صدور انقلاب اسلامی، جلوگیری از تضعیف دولتهای خود و دست کشیدن ایران از شعارهای جهانی‌اش مقابل ایران ایستادند؛ و

- آمریکا و انگلیس با انگیزه بازگشت مجدد به ایران اسلامی از صدام حمایت کردند.

برای بررسی استراتژی جمهوری اسلامی ایران طی هشت سال دفاع مقدس، نخست، باید اهداف کمی^(۱) یا فیزیکی نبرد را از اهداف سیاسی جنگ جدا کنیم. بیان اهداف سیاسی جنگ، پیش از ورود به بررسی استراتژی جنگ، بسیار مهم است و باید مشخص شود، اهداف سیاسی طرفهای جنگ چه بود و چه کس یا کسانی آنها را تعیین می‌کردند.

اهداف سیاسی

۱) اهداف سیاسی دشمن

بررسی اهداف دشمن در جنگ تحمیلی، بدون توجه به ماهیت انقلاب اسلامی و تلاشهای دشمن برای مقابله با آن امکان پذیر نیست. دشمنان ما در سلسله حملات ناموفق و حرکات مذبحخانه خود برای جلوگیری از پیروزی انقلاب اسلامی به مقابله با جمهوری اسلامی پرداختند.

(۱) منظور از اهداف کمی، همان اهداف نظامی است که قابل لمس بوده‌اند.

۲) اهداف سیاسی ایران

اساساً، امام (ره) باید تعیین کننده اهداف سیاسی جنگ باشد، اما به دلیل وضعیت خاصی که در کشور در اوایل جنگ حاکم بود، به ویژه در سال اول، مشخص نیست که خط مشی‌هایی که بنی صدر اجرا می‌کرد، در راستای اهداف

این مجموعه با انگیزه‌های متفاوت، اما هدف و روش مشترک، که همان مقابله با انقلاب اسلامی از طریق ایجاد جنگ به دست صدام بود، توطئه جدیدی را علیه جمهوری اسلامی ایران اجرا کردند. در واقع، همگی آنها استقلال سیاسی جمهوری اسلامی ایران را هدف گرفته بودند. در

صدام حسین، برای تحقق اندیشه قدیمی برخی از رهبران عراق که در پی تسلط بر شمال خلیج فارس بودند، در صدد برآمد از تخاصم امریکا با ایران بهره ببرد؛ بنابراین، از همان اوایل انقلاب، در جست‌وجوی موقعیت مناسبی برای اقدام علیه ایران بود

سیاسی حضرت امام (ره) بوده یا خیر. ضمن آنکه این احتمال نیز وجود دارد که اهداف سیاسی مورد نظر خودش را با اهداف سیاسی امام (ره) ادغام و ترکیب می‌کرد. در مجموع، در ایران، امام (ره) اهداف سیاسی را تعیین می‌کردند، اما در عمل، گاهی اتفاق می‌افتاد و گرایش‌هایی پیدا می‌شد که اهداف سیاسی جنگ را با نظر دیگری ترکیب می‌کردند و به اجرا در می‌آوردند. هنگامی که جنگ آغاز شد، تضمین استقلال سیاسی مهم‌ترین هدفی بود که از سخنان امام (ره) استنباط می‌شد؛ زیرا، هدف از آغاز این جنگ چیزی جز گرفتن استقلال سیاسی ما نبود؛ بنابراین، امام (ره) می‌خواستند که پس از پایان جنگ، کشور همچنان از استقلال سیاسی برخوردار باشد، یعنی نتیجه جنگ به حفظ استقلال سیاسی منجر شود. اگر ما پیروز جنگ نبودیم، چطور می‌توانستیم سرزمین‌هایمان را از دست دشمن بگیریم. در واقع، در صورت شکست باید به دنیا التماس می‌کردیم تا زمین‌های ما را به ما بازگردانند، مانند مدلی که بین سوریه و اسرائیل حاکم است. در مجموع، از آنجا که در اشغال بودن بخشی از کشور به معنای از دست رفتن استقلال سیاسی نارس ما بود، اصل هدف سیاسی بر تضمین استقلال پس از جنگ استوار بود؛ موضوعی که تنها با پیروزی در جنگ به دست می‌آمد.

البته، بعد از جنگ، عده‌ای سعی کردند که هدفهای جنگ را زیر سؤال ببرند و در مورد خانواده شهدا صحبت‌هایی کردند که امام (ره) نسبت به آنها واکنش نشان دادند و در پیام منشور روحانیت فرمودند:

«من در اینجا از مادران و پدران و خواهران و برادران و

این راستا، امریکا در صدد برگرداندن ایران به حلقه کشورهای بلوک غرب بود و کشورهای منطقه نیز برای اثبات ناتوانی انقلاب و اثبات این نکته که انقلاب نتیجه‌ای جز جنگ و ویرانی ندارد، در حمایت از عراق میلیارد‌ها دلار سرمایه‌گذاری کردند. صدام حسین، برای تحقق اندیشه قدیمی برخی از رهبران عراق که در پی تسلط بر شمال خلیج فارس بودند، در صدد برآمد از تخاصم امریکا با ایران بهره ببرد؛ بنابراین، از همان اوایل انقلاب، در جست‌وجوی موقعیت مناسبی برای اقدام علیه ایران بود. مواردی چون کمک به غائله کردستان و خلق عرب و همچنین، ارتباط با کودتاچیان با چراغ سبز امریکا، نشان‌دهنده مشارکت صدام در جبهه مخالفان انقلاب اسلامی بود. با تسخیر لانه جاسوسی به دست انقلابیون مسلمان و قطع ارتباط دولت امریکا با ایران، برای مسئولان عراقی این مسئله به اثبات رسید که خصومت انقلاب اسلامی علیه امریکا جدی است و امکان ارتباط کوتاه مدت بین این دو کشور وجود ندارد؛ بنابراین، انقلاب اسلامی از پشتیبانی سیاسی بین‌المللی محروم خواهد بود و غرب تجهیزات نظامی مورد نیاز آن را تأمین نخواهد کرد. در نتیجه، صدام فرصت را برای حمله به ایران مناسب دید. بدین ترتیب، مجموعه‌ای از قدرتهای بزرگ و کوچک منطقه‌ای (عراق، کویت، عربستان، اردن، مصر و اسرائیل) و بین‌المللی (امریکا، انگلیس و شوروی) دست به دست هم دادند تا ملت ما را به تسلیم و اداری کنند و گوهر گرانبه‌های استقلال سیاسی را که در اثر انقلاب اسلامی به دست ما افتاده بود، از ما بگیرند.

صلابت اسلام هم می‌توان نوعی قدرتمندی و خودکفایی نظام جمهوری اسلامی ایران را در دفاع از خود نشان داد؛ زیرا، تأکید بر صلابت اسلام به صلابت نظام جمهوری اسلامی ایران که بستر تجلی اسلام است و به توانایی و قدرتمندی آن اشاره دارد که می‌تواند در جنگ بروز کند. نتیجه هدف قهری اثبات صلابت اسلام نیز چیزی جز تثبیت استقلال سیاسی که در اثر جنگ، شائبه تزلزل آن پیدا شده بود، نبود و جز از طریق همین تثبیت استقلال سیاسی و بسی‌نیازی از جهان در حفظ و دفاع از نظام جمهوری اسلامی ایران، امکان‌پذیر نبود. دفع تجاوز نیز به تمامیت ارضی و استقلال سیاسی نظام اشاره دارد؛ بنابراین، هدف سیاسی مشخص جنگ، بر اساس استنباط از سخنان حضرت امام (ره) و عملکرد ملت ما در طول جنگ تثبیت استقلال سیاسی نظام بوده است. البته، در این میان دو نکته مهم وجود دارد:

۱) آیا دستاورد جنگ، تنها تثبیت استقلال سیاسی کشور بود؟ قطعاً، دستاورد و پیامدهای جنگ همان‌طور که امام (ره) فرمود بسیار وسیع‌تر و گسترده‌تر از هدف اساسی آن بوده است. در گفتارهای متعدد ایشان، آمده است: «هر روز ما در جنگ برکتی داشته‌ایم که در همه صحنه‌ها از آن

همسران و فرزندان شهدا و جانبازان به خاطر تحلیلهای غلط این روزها معذرت می‌خواهم و از خداوند می‌خواهم مرا در کنار شهدای جنگ تحمیلی بپذیرد. ما در جنگ برای یک لحظه هم نادم و پشیمان از عملکرد خود نیستیم... البته اگر همه علل و اسباب را در اختیار داشتیم در جنگ به اهداف بلندتر و بالاتری می‌نگریستیم و می‌رسیدیم ولی این بدان معنا نیست که در هدف اساسی خود که همان تجاوز و اثبات صلابت اسلام بود مغلوب خصم شده‌ایم».

ایشان همچنین در پیامی که خطاب به خانواده شهدا نوشتند، تأکید کردند: «ما دنبال تضمین استقلال سیاسی کشورمان بودیم که در این جنگ به آن رسیدیم».

حضرت امام (ره) در پیامی به روحانیت نیز به تاریخ ۳ اسفندماه ۱۳۶۷ فرمودند: «هدف اساسی ما در جنگ، دفع تجاوز و اثبات صلابت اسلام بوده. در حقیقت، هدف سیاسی و استراتژی نظامی و اهداف نظامی ایران در جنگ از دل همین جمله ایشان بیرون آمده که به طور جالب و منطقی هدفهای مزبور را نشان داده است. ترجمه جمله حضرت امام (ره) به زبان سیاسی متعارف این است که تثبیت استقلال سیاسی نظامی جمهوری اسلامی ایران هدف جنگ بوده است. از مفهوم دفع تجاوز و اثبات



بهره جستیم. ما انقلابمان را در جنگ به جهان صادر نموده‌ایم. ما مظلومیت خویش و ستم متجاوزان را در جنگ ثابت نموده‌ایم. ما در جنگ پرده از چهره تزویر جهانخواران کنار زدیم. ... جنگ ما جنگ فقر و غنا بود. جنگ ما جنگ ایمان و رذالت بود و این جنگ از آدم تا ختم



زندگی وجود دارد. صدای اسلام خواهی آفریقا از جنگ هشت ساله ماست. علاقه به اسلام شناسی مردم در امریکا و اروپا و آسیا و آفریقا، یعنی در کل جهان، از جنگ هشت ساله ماست.

۲) آیا راه رسیدن به استقلال سیاسی، تنها رسیدن به مرزهای بین‌المللی بوده است؟ همان‌طور که در عمل و در قطع‌نامه ۵۹۸، که سالها پس از آزادی خرمشهر نوشته شد، به اثبات رسید، بدون ادامه فشارهای نظامی به دنیا از طریق وارد شدن به خاک کشور متجاوز نمی‌توانستیم استقلال سیاسی خود را تثبیت کنیم. به عبارت دیگر، ادامه نبرد در خاک دشمن باعث شد:

- فرصت حمله مجدد را از آن بگیریم و با فرسایش نیروهایش، از سرزمینهای آزاد شده دفاع کنیم؛ چرا که آفند بهترین دفاع است.

- ادامه نبرد در خاک دشمن، صدام و قدرتهای بین‌المللی را که بیشتر حامی او بودند، قانع می‌کرد که به ما امتیازات سیاسی مشخصی بدهند که ضمن احقاق حقوق ملت ما،

تضمینی برای صلحی پایدار باشد؛ امتیازاتی که از آن جمله می‌توان به تنبیه متجاوز، تأمین خسارات جنگی، پذیرش خط مرزی ۱۹۷۵ الجزایر اشاره کرد که این موارد اخیر در عملیات کربلای ۵ و پس از نزدیک شدن به بصره تحقق یافت. پس از ناکامی دشمن در خرمشهر و عملیات منافقین در غرب، حضرت امام (ره) فرمودند: «ما در جنگ برای یک لحظه هم نادم و پشیمان از عملکرد خود نیستیم؛ چرا که با عقب زدن دشمن آخرین احتمال به زیر سؤال رفتن توانایی و اقتدار ما در تثبیت استقلال سیاسی کشورمان از بین رفت.»

جدا از اهداف سیاسی، جمهوری اسلامی ایران اهدافی نظامی نیز در جنگ داشت. اگر تضمین استقلال سیاسی را هدف کلان سیاسی بدانیم، نخستین چیزی که به ذهنمان خطور می‌کند، این است که ما باید زمینهایمان را آزاد کنیم؛ بنابراین، اهداف ملموس نظامی جنگ را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

- آزادسازی زمینهای اشغالی؛

- پیشروی به سوی بصره؛ و

- حرکت به سوی بغداد.

تصرف بغداد ایده‌آل‌ترین هدف ملموسی بود که ایران دنبال می‌کرد. در واقع، اهداف سیاسی‌ای که امام (ره)، پیگیری می‌کرد، هدفهای نظامی ملموس را برای ما تعیین می‌کرد. اینها تصوراتی بود که در ذهن ما وجود داشت، اما تمامی افرادی که در صحنه جنگ بودند این تصور را نداشتند؛ تقریباً همه معتقد بودند که تا مرز بسرویم، اما عده‌ای نیز تا گرفتن بصره و عده‌ای هم تصرف بغداد را پیشنهاد می‌کردند. هر چه جلوتر می‌رفتیم، جمعیت طرفدار این دیدگاه چه در میان افرادی که در صحنه نبرد بودند و چه از افرادی که در پشت صحنه بودند، کم می‌شد؛ موضوعی که اختلاف در هدفهای ملموس جنگ را باعث شد، اما اینها تمام اهداف نظامی جنگ نبودند. در واقع، در طول جنگ، به دلایل مختلفی، استراتژیهای متعددی پدید آمد؛ زیرا در سال نخست جنگ، از آنجا که بنی‌صدر رئیس‌جمهور بود و اختیارات فرماندهی کل قوا را نیز در دست داشت، برای جنگ استراتژی‌ای تعیین کرد که پس از این سال، تغییر نمود.

مانند شهید فلاحی، رئیس ستاد مشترک ارتش، که معتقد بود ما باید برویم در غرب هم بجنگیم. ولی [مرحوم امیر] ظهیر نژاد می گفت ما باید در جنوب بجنگیم.

بنابراین، برای نخستین بار بود که سه تا چهار عملیات با هدف غافل گیری دشمن و کشاندن آن از جنوب به شمال در غرب انجام شد. به هر حال، به صورت روشن، عملیاتهای غرب در دستور کار مدیریت جنگ قرار گرفت؛ استراتژی ای که تا عملیات بیت المقدس، ادامه یافت. در عملیات رمضان، دوباره این بحث آغاز شد که آیا ما باید جنگ را تمام بکنیم یا خیر؟ به دنبال این بحث، اختلاف ارتش و سپاه نیز آغاز شد و تا عملیات والفجر ۱ در این مورد نابسامانیهای وجود داشت.

استراتژی جدید این بود که برای تضمین استقلال سیاسی به دشمن فرصت حمله مجدد ندهیم تا سرزمینهای آزاد شده دوباره به اشغال آن در آید، به جنگ ادامه دهیم و منطقه ای را از دشمن به تصرف درآوریم که بدین ترتیب وادار شود پیروزی ما را تأیید کند و بدین ترتیب، مسئله جنگ از طریق تحمیل اراده ما پایان یابد. در واقع، ما برای تضمین استقلال سیاسی باید از طریق کسب و حفظ موقعیت برتر خود، عملیاتها را ادامه می دادیم.

بنابراین، بحث توان به طور کلی و اختلافات و مناقشات سیاسی به طور خاص وقفه ای را در جنگ پدید آوردند که استراتژی قدیم ما را با نوساناتی روبه رو کرد.

از عملیات والفجر ۱ به بعد، مشکلات موجود تا اندازه ای حل شد. بدین ترتیب که از یکسو تلاشهایی برای حل اختلاف بین سپاه و ارتش صورت گرفت و از

هر چند بنی صدر نیز همچون ما می خواست به مرز برسد، اما استراتژی وی با ما متفاوت بود. در واقع بنی صدر قصد داشت با کمک کشورهای خارجی به مرز برسد؛ موضوعی که با اهداف سیاسی جنگ مغایر بود. استراتژی نظامی وی در قالب اهداف سیاسی جنگ قرار نداشت و نمی توانست با استراتژی ما که در چهارچوب راهنماییهای سیاسی حضرت امام (ره) بود، یکی باشد. در مجموع از آغاز جنگ تا عملیات ثامن الانمه، یک استراتژی بر جبهه های جنگ حاکم بود که پس از این عملیات تغییر کرد. بدین ترتیب، آغاز استراتژی جدید نقطه عطفی در روند جنگ و نقطه اشتراک تحولات پیش و پس از خود محسوب می شود. هر چند در این عملیات، بنی صدر کنار رفت و مدیریت و فرماندهی جنگ تغییر کرد، اما از تجارب و نتایج سال اول در عملیاتهای بعدی به خوبی استفاده شد؛ بنابراین، ثامن الانمه، مبداء تحول در استراتژی جنگ محسوب می شد و لازم است تحقیقی علمی برای مشخص کردن وضعیت نظامی ایران در قبل و بعد از عملیات ثامن الانمه انجام شود.

در مجموع، ما بعد از عملیات ثامن الانمه با استراتژی نوینی به دوران جدیدی وارد شدیم که طی آن، دوازده عملیات کربلای ۱ تا ۱۲، انجام شد؛ عملیاتی که ویژگیهای زیر را دارا بودند:

۱) نخستین سلسله، عملیاتی منظمی بودند که از یک نقطه آغاز و به نقطه دیگری ختم می شدند. محل وقوع این عملیاتها که پشت سر هم انجام می گرفتند، مشخص بود حتی نام گذاری نیز شده بودند.

ادامه نبرد در خاک دشمن، صدام و قدرتهای بین المللی را که بیشتر حامی او بودند، قانع می کرد که به ما امتیازات سیاسی مشخصی بدهند که ضمن احقاق حقوق ملت ما، تضمینی برای صلحی پایدار باشد

سوی دیگر، تلاشی برای درگیر کردن بیشتر مسئولان کشور در جنگ انجام شد، تا امکانات بیشتری برای ادامه جنگ فراهم شود. اما به دلیل اینکه بعضی از مشکلات عمده حل نشده باقی مانده بود؛ نابسامانیها همچنان ادامه

طی این عملیاتها، برای نخستین بار در غرب عملیات صورت گرفت. در واقع، تا پیش از این، اختلاف نظر وجود داشت که در غرب چقدر بجنگیم و تا آن زمان، رزمندگانی که در غرب مستقر بودند، با توان خودشان می جنگیدند؛

والفجر ۸ نیز یکی، دو عملیات ترمیمی اجرا کردیم که آنجا هم میدان نبرد و تاکتیک عبور از آب آزمایش شد و آبی برای عبور وجود نداشت. همچنین، در جزیره مینو و ام‌الرصاص و منطقه عملیاتی خیبر و بدر هم عملیات انجام داده بودیم، دیگر هیچ آبی نبود که ما از آن عبور نکرده باشیم؛ بنابراین، تمامی این مسائل دست به دست هم داد و مشخص شد که دیگر در جنوب نمی توان عملیات انجام داد.

پس از عملیات والفجر ۱۰، دشمن به خوبی دانست که به جای اجرای پاتک در برابر عملیاتهای نظامی ایران، اجرای عملیاتهای هجومی در مناطقی که نیروهای ما ضعیف تر هستند، ضربه مؤثرتری به شمار می آید

بنابراین، به جبهه شمالی وارد شدیم. این دوران، سلسله عملیاتیهایی را در برمی گرفت که از ماووت آغاز شد و تا والفجر ۱۰ در ریاحه در بندرخان ادامه یافت. در این برهه از زمان، دشمن به نتیجه بسیار مهمی رسیده بود که به جرئت می توانم بگویم، حتی برخی از فرماندهان ما آن را درک نکردند. در واقع، دشمن طی تجزیه و تحلیلی فهمیده بود که اگر ایرانیان منطقه‌ای را تصرف کردند، آنها نباید یک مرتبه تمام توان خود را به آن منطقه اختصاص دهند؛ زیرا، نمی توان با نیروی عظیمی که ایران برای عملیات در یک منطقه متمرکز کرده است، جنگید. به جرئت می توان گفت اگر ماده کیلومتر هم از فاو جلوتر می رفتیم، دشمن نمی آمد با ما درگیر شود، در صورتی که اگر بصره یا ام‌القصر را تصرف می کردیم، با ما می جنگید.

البته، دشمن خیلی دیر به این موضوع پی برد و به همین دلیل است که بنده می گویم درک دشمن از مسائل استراتژیک کم است؛ موضوعی که در جریان اشغال کویت، شکست صدام را موجب شد؛ بنابراین، دشمن بعد از سه سال به اشتباه خود پی برد. در عملیات فاو و کربلای ۵، دو اقدام انجام داد. یکی اینکه جنگ اصلی را در هفته نخست انجام می داد و بعد از یک هفته، پس از تثبیت

یافت و از پایان عملیات بدر به بعد، ارتباط بین سپاه و ارتش قطع و قرار بر این شد که سپاه و ارتش جدا از یکدیگر عملیات انجام دهد.

از عملیات فاو خط سیر دیگری آغاز شد که تا عملیات کربلای ۵ ادامه یافت. از عملیات کربلای ۵ به بعد، ما در جنوب به بن بست رسیدیم. در واقع، در این منطقه، دو عملیات، یکی در ادامه کربلای ۵ و یکی هم در ادامه والفجر ۸ طراحی شد، اما از آنجا که حدس می زدیم ممکن است در این دو عملیات، به نتیجه نرسیم، طرح عملیات حلبچه را نیز در شمال آماده کردیم و با گروه کوچکی به شمال رفتیم، اما نیروی اصلی ما در جنوب بود. در آخر جنگ تمامی فرماندهان براساس تجربه عملیات خیبر به این نتیجه رسیده بودند که نباید در یک جا عملیات انجام داد. در عملیات خیبر، بعد از یک سال کار موفق نشدیم و بدین ترتیب، یک سال وقت را از دست دادیم؛ بنابراین، دوباره پس از عملیات خیبر آمدیم و از صفر آغاز کردیم. تجربه به ما ثابت کرد که تنها به طرح ریزی و آماده کردن یک عملیات بسنده نکنیم، بلکه هم زمان عملیات دیگری را نیز طراحی کنیم تا اگر عملیات نخست موفق نشد، امکان اجرای عملیات دوم وجود داشته باشد، نه اینکه تنها یک عملیات را در دست اجرا داشته باشیم که در صورت شکست آن مجبور شویم برای آماده سازی عملیات بعدی یک سال وقت را از دست بدهیم؛ بنابراین، بدین نتیجه مهم رسیده بودیم که باید دو تا سه عملیات را طراحی و آماده کنیم. اتفاقاً، در ماههای آخر جنگ، سه عملیات ادامه کربلای ۵، ادامه والفجر ۸ و عملیات جبهه شمال را طراحی و آماده اجرا کردیم. برادر علی شمخانی، فرمانده نیروی زمینی سپاه، همراه فرمانده لشکرهای اصلی سپاه پس از بررسیهای دقیق و جزء به جزء ادامه عملیاتهای کربلای ۵ و والفجر ۸ در جبهه جنوب، به ما گفتند که در منطقه عملیاتی کربلای ۵ و نه در منطقه عملیاتی والفجر ۸ می توانیم عملیات انجام دهیم، مگر اینکه به ما هشت تا نه ماه فرصت داده شود تا راه حل جدیدی را پیدا بکنیم. ما در ادامه عملیات کربلای ۵، عملیات کربلای ۸ و یک عملیات دیگر را هم انجام دادیم. به طور کلی، میدان نبرد در منطقه کربلای ۵ را آزمایش کرده بودیم و حتی در ادامه عملیات

فاو و دیگری جمع‌بندی‌ای است که دشمن به آن رسید. همین دو مسئله با هم ترکیب شد و استراتژی و اقدامات جدید عراق را تشکیل داد. همان‌طور که آزادسازی خرمشهر برای ما بسیار حیاتی بود، آزادسازی فاو هم برای دشمن اهمیت فراوانی داشت. آنها می‌توانستند از نقطه‌ای آغاز کنند تا به فاو برسند یا عملیات خود را از فاو آغاز کنند و تا آخرین هدف بیایند. سرعت نیروهای عراقی بعد از آزادسازی فاو نشان‌دهنده وجود تحولی پیش از تسخیر فاو بود. عراق به تمامی سپاه‌های خود دستور داده بود که بعد از تسخیر فاو، سپاه به سپاه عمل کنند. ارتش عراق بعد از تسخیر فاو، دیگر نیروهایش را متمرکز نکرد، ضمن آنکه نحوه استقرار نیروهای عراقی در خطوط مختلف نشان می‌داد که آنها خود را برای بازپس‌گیری خاکشان آماده کرده بودند؛ بنابراین، دشمن استراتژی آزادسازی مناطق اشغالی خود را تعیین کرد که بر اساس آن قرار بود به ترتیب، فاو، منطقه شلمچه، جزایر مجنون و حلبچه آزاد شود، اما این استراتژی مدتی به تأخیر افتاد و حالا بعد از سه سال این استراتژی به اجرا در آمد.

دشمن در شلمچه، به دو شکل با ما جنگید. ده روز نخست پاتک‌های متعددی را انجام داد - که تثبیت ما را در پی داشت - و سپس موضع پدافندی را اتخاذ و کانال‌های پشت سرهم را ایجاد کرد. در مرحله بعد نیز مجدداً، حالت تهاجمی گرفت و به مواضع ما حمله کرد، اما در فاو، برای



خط، می‌فهمیدیم که ما پدافند می‌کنیم و دشمن آفند، اما آفند او تماماً بی‌ثمر بود؛ زیرا، ما از جبهه‌ها توپخانه جمع می‌کردیم و در یک نقطه متمرکز می‌کردیم، حتی دیگر لشکرها را نیز به آنجا می‌آوردیم و به اجرای آتش شدید علیه دشمن می‌پرداختیم. در نهایت، او فهمید که هرگاه ما منطقه‌ای را تصرف می‌کنیم علیه ما نه پاتک، بلکه آفند انجام دهد که نیروهای ما ضعیف هستند. این قاعده‌ای نظامی و اصلی در اجرای عملیتهای نظامی است که طبق

تجربه به ما ثابت کرد که تنها به طرح‌ریزی و آماده کردن یک عملیات بسنده نکنیم، بلکه هم‌زمان عملیات دیگری را نیز طراحی کنیم تا اگر عملیات نخست موفق نشود، امکان اجرای عملیات دوم وجود داشته باشد

آن، اگر توان بازپس‌گیری منطقه‌ای را که در عملیات از دست دادید، ندارید از جای دیگری علیه دشمن اقدام کنید تا با فشار، او را از منطقه مزبور بیرون نمایید. بنابراین، صدام نباید تمام توانش را در فاو به کار می‌گرفت، بلکه باید در هفته نخست بسا ما می‌جنگید و سپس، می‌رفت از خرمشهر یا منطقه دیگری وارد می‌شد.

سرانجام، بعد از عملیات حلبچه، دشمن پی برد که چه باید بکند. ظهور این تاکتیک باعث شد تا دشمن تصمیم خود را بگیرد و عملیات را از نقطه دیگری آغاز کند. در زمان عملیات، کاملاً روشن بود که دشمن پشت سر هم عمل خواهد کرد. این عمل سلسله‌وار به گرفتن حلبچه مربوط نبود، بلکه به مجموعه جمع‌بندی‌هایی مربوط می‌شد که دست کم، بعد از کربلای ۵ به آنها رسیده بود، حتی مقدمات کار را نیز فراهم آورده بود، یعنی سپاه گارد راه به دو سپاه تبدیل و گارد را برای گرفتن فاو آماده کرده بود. در این بهره از زمان، نیروهای ارتش عراق نمی‌جنگیدند؛ بنابراین، می‌خواست با گرفتن فاو روحیه نیروهای ارتش را تقویت و در آنها، تحرک ایجاد کند؛ همان کاری که ما در آغاز جنگ انجام دادیم.

بنابراین، در اینجا، دو مسئله وجود دارد، یکی اهمیت

هنگامی که وضعیت دشمن در نبرد تغییر می‌کند، نباید فکر کنیم که راههای موفق گذشته همچون گذشته کارایی دارند؛ بنابراین، این راهها به بازنگری احتیاج دارند

و رمضان نیست، هم شیوه ایرانیان تغییر کرده است و هم معلوم نیست پاتکهای قبلی ما در بدر و رمضان در اینجا موفق باشد.

جمع‌بندی

۱) وقتی تاکتیک دشمن تغییر می‌کند، نباید فکر کنیم استراتژیهای موفق گذشته، همچنان، راهگشا خواهند بود. البته، این احتمال وجود دارد که موفق باشد، اما هنگامی که وضعیت دشمن در نبرد تغییر می‌کند، نباید فکر کنیم که راههای موفق گذشته همچون گذشته کارایی دارند؛ بنابراین، این راهها به یک بازنگری احتیاج دارند تا بی‌بریم که موفق خواهیم بود یا نه. از برخورد دشمن می‌توان نتیجه گرفت که عراق به دلیل رعایت نکردن این اصل چند سال را از دست داد.

۲) در پایان جنگ، دوران بسیار مهم و حساسی داشتیم، مسائل بسیار ظریف چیده شده بودند و مجموعه عواملی که در آن شرکت داشتند نشان دهنده استراتژی واحد بودند که از فاو آغاز شده بود و تا عملیتهای آخر نیز ادامه داشت؛ استراتژی‌ای که عدم فهم دشمن از اینکه نباید از باز پس‌گیری منطقه عملیاتی جدید دست بردارد، تداوم آن را موجب شده بود.

۳) هر چند ما تواناییهای اندکی را لازم داشتیم، اما لشکرهایمان در چند نقطه زمین گیر شده بودند و دیگر بیشتر از این نمی‌توانستیم آفند بکنیم. یک تیپ از لشکرمان در فاو و یک تیپ دیگر آن در نقطه دیگری بود، ضمن آنکه یک تیپ نیز در حلبچه می‌جنگید، بدین ترتیب، به دلیل گسترش بیش از حد نیروهایمان، توانایی انجام آفند را نداشتیم. ضمن آنکه محدودیتهای دیگری، مانند فصل اعزام نیروهای رزمنده و ... مشکلات را دوچندان کرده بودند.

باز پس‌گیری منطقه با مقاومت ما روبه‌رو می‌شد و تلفات زیادی می‌داد. بدین ترتیب، دشمن به خوبی فهمید که بیخود، نیروهایش را از دست می‌دهد، اما به نظر بنده، هنوز برایش یقین حاصل نشده بود و در منطقه شلمچه به این یقین رسید؛ بنابراین، استراتژی جدید را در پیش گرفت، یعنی نخست، پدافند کرد و سپس، به اقدامات آفندی روی آورد. اگر در نبرد فاو، دشمن منتظر می‌ماند بعد از سه ماه، به ما حمله می‌کرد و بدین ترتیب، اگر همه فاو را نمی‌گرفت، قطعاً بخشی از آن را از تصرف ما خارج می‌کرد، اما تجربه به ما آموخته بود که تنها راه پیروزی تداوم عملیاتهاست و نباید به دشمن فرصت داد. دشمن دیر فهمید که عملیات تهاجمی ما به دلیل گرفتن فرصت از اوست. حال این پرسش پیش می‌آید، که چرا دشمن دیر این موضوع را متوجه شد؟ در پاسخ باید گفت دشمن از پاتکهای موفقش در عملیات خیبر، بدر، رمضان، والفجر مقدماتی و والفجر ۱ نتیجه گرفته بود و این مسئله برای دشمن یک روال یا بهتر بگویم عادت شده بود. توصیه می‌کنم که فرماندهان عالی نظامی بسایند همواره از این عاداتهای خطرناک بپرهیزند. اگر در یک جا سه تا چهار بار کاری به صورت موفق انجام دادید، معلوم نیست بار پنجم نیز همان عمل در جای دیگر موفق باشد و نباید در این تاکتیک تجدید نظر انجام داد، اما اینکه چه موقع؟ به دشمن مربوط است. زمانی که شیوه دشمن همان شیوه قبلی است، تاکتیکهای ما موفق است، اما اگر دشمن شیوه جدیدی را پیاده کرد، معلوم نیست با تاکتیک قبلی بتوان موفق شد. در فاو، ما علیه دشمن از شیوه جدیدی استفاده کردیم. بدین ترتیب که مواضع دشمن در تیررس ما قرار داشت و هنگامی که می‌خواست از روبه‌روی آبادان حرکت کند تا شهر فاو هدف گلوله‌های توپ بود و زیر آتش قرار می‌گرفت، این حجم عظیم توپخانه و اجرای آتش بر روی آن ابتکار را از دشمن سلب کرده بود. خط مقدم دشمن باید اطلاع می‌داد که چه خبر است، اینجا، بدر